

پژوهش علوم سیاسی

شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۹۱-۶۹

دریافت: ۸۴/۱۲/۱۰ پذیرش: ۸۵/۳/۱۷

بازخوانی فلسفه سیاسی سقراط تاریخی / افلاطونی

سید محمود نجاتی حسینی*

چکیده

تمایز سقراط تاریخی و سقراط افلاطونی را می‌توان مسئله و موضوعی در تاریخ فلسفه سیاسی دانست؛ که در عین ناباوری تنها در حاشیه این ادبیات به آن پرداخته شده است. اما در این مقاله این مسئله - موضوع به مرکز بحث آورده شده است. مسئله مقاله این است که فلسفه سیاسی سقراط و افلاطون در یک نسبت سنجی ژرف، واگرایی (سقراط تاریخی و افلاطون حقیقی) و هم‌گرایی (سقراط افلاطونی و افلاطون سقراطی) دارند. نقطه عزیمت این مسئله نیز این است که با بازخوانی و بازکاوی متن‌های گفتاری و نوشتاری سقراط و افلاطون می‌توان جا پای این واگرایی و هم‌گرایی را در لوگو(ها) و دیالوگ(های) سقراط و افلاطون پی‌گیری کرد. بنابر این نشانه‌شناسی لوگو - دیالوگ سقراط تاریخی و افلاطونی و لوگو - دیالوگ افلاطون سقراطی و حقیقی دو فلسفه سیاسی کلاسیک بنیانی را کشف خواهد کرد. این مقاله تلاشی برای تثبیت این مدعیات و مفروضات با بهره‌گیری از تحلیل‌های هرمنوتیکی و نشانه‌شناختی (متن، زمینه و مؤلف محور) است.

واژگان کلیدی: افلاطون سقراطی و حقیقی، سقراط تاریخی و افلاطونی، لوگو - دیالوگ افلاطونی، لوگو - دیالوگ سقراطی.

مقدمه

در مطالعه فلسفه سیاسی، به سه دلیل مهم نقطه آغاز سقراط است. اول، سقراط، به گفته سیسرون و سقراط پژوهان، فلسفه را از آسمان به زمین آورد و برای اولین بار موضوع فلسفه را پژوهش درباره حقیقت انسان قرار داد. دوم، سقراط اولین دستگاہ فلسفی را نیز برای پژوهش نسبت ذهن - انسان - اجتماع به شکل یک فلسفه سیاسی طرح ریزی کرد. و سوم، سقراط با موضوع اصلی، مفاهیم کلیدی، روش و گزاره‌ها و پرسش‌های مبنایی فلسفه سیاسی را صورت‌بندی کرد. این صورت‌بندی همان گونه که ملاحظه خواهد شد از نوع افلاطونی آن متمایز است (پاتوچکا، ۱۳۷۸: نه)^(۱).

هندسه فلسفه سیاسی سقراطی که برآیند لوگوی (طرز استدلال) سقراطی است، یک دستگاہ فکری و به هم پیوسته است که از سه ضلع شناخت، اخلاق و اجتماع فراهم آمده است. در این هندسه نسبت وثیقی میان ذهن (شناخت‌شناسی)، انسان (فلسفه اخلاق) و اجتماع (فلسفه اجتماعی) دیده می‌شود. ضلع شناخت‌شناسی ناظر به پیوند «ذهن - روش - شناخت - رفتار» است؛ ضلع فلسفه اخلاق معطوف به نسبت «شناخت - انسان - رفتار فردی - زندگی روزمره فردی» است. ضلع فلسفه اجتماعی نیز پیوند بین «شناخت - شهروند - رفتار اجتماعی - زندگی اجتماعی» را نشان می‌دهد. این اضلاع با یکدیگر پیوند تنگاتنگی دارند. در فلسفه سیاسی سقراطی شناخت‌شناسی مبنای شکل‌گیری فلسفه اخلاق است و این دو مقدم بر ضلع فلسفه اجتماعی هستند. این‌ها روی هم رفته فلسفه سیاسی سقراطی را شکل می‌دهند. بنابر این در بازخوانی این فلسفه سیاسی حفظ این ترتیب نیز ضروری است.

شناخت‌شناسی سقراطی: ذهن - روش - شناخت - رفتار

شناخت‌شناسی (نظریه شناخت) به مفهوم متعارف آن ناظر به بحث درباره ماهیت متعلق و ابزار شناخت است و به این معنا شاخه‌ای از فلسفه است که قدمت آن به یونان باستان بر می‌گردد (هاملین، ۱۳۷۴: ۱-۳ و بدوی، ۱۹۷۹: ۶۹-۶۷)^(۲). از دیدگاه شناخت‌شناسی در هر گونه شناخت علمی و فلسفی فاعل شناسان برای رسیدن به شناخت و شناسایی متعلق شناخت از ابزارهای خاصی سود می‌جویند که می‌توان این ابزارها را روش، نامید. بنابراین روش هم ابزار ذهن یا سوژه برای شناسایی ابژه است و هم نوعی جهت‌گیری ذهنی برای طرح پرسش‌ها، تحلیل مسائل و ارائه پاسخ‌های مدلل به پرسش‌ها

است. اندیشه‌ورزی فلسفی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی نیز مشمول این قواعد هستند. نظریه‌پردازی سیاسی مدرن نیز از این قاعده مستثنی نیست (اسپرینگر، ۱۳۷۷: ۴۲-۱۷).

در شناخت‌شناسی سقراطی اگر چه قواعد مزبور صادق‌اند با این وجود تفاوت‌های ظریفی دیده می‌شود. به عنوان نمونه کلوסקو آن را مبتنی بر ابزارهایی می‌داند که سقراط برای تحقق اهداف نظری و عملی خود به کار بسته است (Kolosko, 1986:25). تا جایی که با سقراط تاریخی ارتباط پیدا می‌کند مباحث شناخت‌شناسی در نزد او جایگاه خاص‌تری دارد. در نزد سقراط تاریخی شناخت^۱ تنها یک دغدغه ذهنی برای تأملات نظری و انتزاعی نیست، شناخت یک دغدغه وجودی برای رفتار صحیح در زندگی و انتخاب آگاهانه شیوه و سبک زندگی است. انتخاب روش نیز برای سقراط تاریخی فراتر از یک ابزار شناخت‌شناسی به معنای متعارف آن است.

مؤلفه‌های کلیدی شناخت‌شناسی سقراطی که می‌تواند به بازشناسی و بازسازی لوگوی سقراطی نیز کمک کند از چند عنصر تشکیل شده است، که عبارتند از: الف - معنا و موضوع شناخت، که درک ذات و ماهیت حقیقت امور و چیزها و جوهر انسان است. ب - هدف شناخت، تصحیح رفتار انسان و نائل شدن به فضیلت Arete (کمال مطلوب معین شده برای انسان) است. ج - ممثل شناخت، Sophia است که چیزی جز پژوهش درباره حقیقت نیست. پژوهش حقیقت که از طریق فلسفه حاصل می‌گردد به زندگی و انسان معنا می‌دهد. د - شیوه، رویه و روش شناخت که نوعی تأمل نظری و استدلال عقلانی درباره ماهیت حقیقت انسان است و رویه آن پرسش از چرایی است تا چگونگی امور. روش اصلی شناخت نیز کنش متقابل بین‌ذهنی میان انسان‌ها از طریق زبان و گفت و گو است. ه - بافت شناخت که همان زندگی روزمره انسان است و موضوعات شناختی از درون آن گرفته شده، مورد گفت و گو قرار می‌گیرد. و - گستره و ظرفیت شناخت که به حوزه‌های خصوصی و عمومی زندگی انسان (زندگی فردی و اجتماعی؛ خانواده و دولت شهر؛ شبکه خویشاوندی و جامعه سیاسی) راجع است. ظرفیت شناخت نیز برای سوژه شناسان محدود اما ممکن است. سوژه

1. Episteme.

اصولاً دانایی محدود و نادانی نامحدودی دارد.

فرایند این شناخت‌شناسی در روش‌شناسی سقراط نمودار می‌شود. مهمترین مؤلفه‌های روش‌شناختی سقراطی به این صورت است:

الف - ماهیت روش، روش سقراطی، گفت و گوی دیالکتیکی بین‌الذهانی است؛ روشی مبتنی بر پرسش و پاسخ میان انسان‌های زنده برای شناخت حقیقت امور انسانی. از دیدگاه سقراط تاریخی از آن جا که شناخت حقیقت و ماهیت چیزها با هم نسبت دارند بنابراین تنها روش درست برای کشف این حقیقت روش مزبور است که در زندگی روزمره جایگاه خاصی دارد (گاتری، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۲۲۹ و نیز Gupta, 1982:9). قصد سقراط از اتخاذ این روش این بود که گفت و گو کنندگان به نادانی خود درباره حقیقت و مسائل اساسی زندگی انسان دانایی پیدا کنند. البته نقش او فقط طرح پرسش‌های اساسی بود بنابراین کمتر اتفاق می‌افتاد که او پاسخ‌های پرسش‌ها را در آستینش داشته باشد. نقش او بیشتر به یک مامای فکری شباهت داشت و او خود چنین نقشی را برای خویش قائل بود. او پسوخته^۱ را چنین زاینده شناخت می‌دانست (کسنوفان، ۱۳۷۳:۱۹۹).

ب - ضرورت و هدف روش، گفت و گوی دیالکتیکی بین‌الذهانی سقراطی ضرورت‌ها و اهداف خاصی دارد. به گفته کسنوفان سقراط می‌کوشید تا دوستان خود را در تفکر دیالکتیکی توانا سازد. او معتقد بود هرکس ذات و ماهیت چیزی را بشناسد می‌تواند آن را برای دیگران نیز تشریح کند. ولی آن که خود چیزی را نشناسد هم خود را گمراه می‌کند و هم دیگران را (گاتری، ۱۳۷۸:۱۹۲)^(۳).

از سوی دیگر سقراط از به کارگیری این روش اهداف خاصی نیز داشت. یگر در این باره می‌گوید که هدف عمده روش دیالکتیکی سقراطی رسیدن به توافق جمعی بر سر ارزش‌های والای انسانی و تعریف آن‌هاست. او این روش را برای رسیدن به شرایط انجام رفتارهای اخلاقی درست مدنظر داشت. به نظر یگر گفت و گوی میان سخن و انسان زنده که نوعی سخن شفاهی و زنده است

1. Psyche.

هدف سقراطی است (Gupta, 1982: 8-10)^(۴). روی هم می‌توان روش گفت و گوی دیالکتیکی بین الادهانی سقراط را مشتمل بر فرایند زیر دانست:

مرحله اول، مسئله یا موضوعی به عنوان مدخل گفت و گو مطرح می‌شود.

مرحله دوم، چند پرسش کلیدی درباره موضوع پیش کشیده می‌شود.

مرحله سوم، چند تعریف برای مشخص کردن موضوع عرضه می‌شود.

مرحله چهارم، زنجیره‌ای از استدلال برای رسیدن به تعریف مناسب ارائه می‌شود.

مرحله پنجم، سعی می‌شود با بازبینی و واری تعاریف، تعریف نامناسب رد و تعریف مناسب‌تر

پذیرفته شود.

مرحله ششم، در صورتی که گفت و گو به تعریفی مناسب با موضوع هدایت شده باشد

استنباطات فلسفی و اخلاقی سیاسی مورد نظر از آن استخراج می‌شود.

مرحله هفتم، آن‌گاه مفروض اصلی گفت و گو با روشن شدن تعریف مسئله به شناخت موضوع

کشانده می‌شود.

مرحله هشتم، مفروض اصلی گفت و گو این است که به شرط شناخت موضوع، رفتار درست

مرتبط با موضوع بحث شکل می‌گیرد

این منطق به گفته دایننگ بر تردید و تعریف استوار است: تردید نسبت به همه چیز و ارائه چند

تعریف. این روش توأم با نوعی آبرونی (طنز) سقراط یعنی اظهار نادانی نسبت به موضوعات مورد

گفت و گو است (گمبرتس، ۱۳۷۵: ۵۸۹-۵۹۰).

در این منطق چند قاعده سقراطی پایه هستند: کنجکاوی، خستگی ناپذیری، پرهیز از پیش داوری

و پذیرفتن استدلال مخالف (هاملین، ۱۳۷۴: ۱-۳). با این وجود بنای حقیقی شناخت‌شناسی با افلاطون

آغاز گردید و پرسش‌های بنیادی را او مطرح کرد: شناخت چیست؟ شناخت چه منابعی دارد؟ آیا

حواس منبع شناختند یا عقل؟ نسبت میان باور و شناخت چیست؟ و مانند آن (گاتری، ۱۳۷۸: ۱۵-۱۷).

با مقایسه واگرایی و هم‌گرایی سقراط تاریخی و افلاطونی در این زمینه دلالت‌های بیشتری به دست

خواهیم داد. مستند این مقایسه محاورات افلاطونی به ویژه محاورات میانی و متأخر (منون تا قوانین) است.

الف - هم‌گرایی شناختی

در پنج محور این هم‌گرایی برجسته است: اول - پی‌گیری مسائل اساسی سقراطی: همان‌گونه که گاتری نیز اشاره کرده است افلاطون در عین احترام عمیق به سقراط و ارج گذاشتن به حق استادی او تکامل تازه‌ای در تاریخ شناخت‌شناسی به وجود آورد؛ او از حیث فلسفی، تفاوت ماهوی با استادش دارد اما نتایج اندیشه پخته‌تر و گسترده‌ترش را از زبان استاد نقل می‌کند. افلاطون به ویژه مسائل اساسی تاریخی را به طرز گسترده‌تر و با روش تکمیلی‌تر دنبال می‌کند. بنابراین او نیز به دنبال مسائلی نظیر مسائل سقراطی است: آیا فضیلت آموختنی است؟ آیا ارزش‌ها نسبی‌اند؟ نسبت بود و نمود چیست؟ قانون و اخلاق بر فوزیس مبتنی‌اند یا بر نوموس. اما او صرفاً بر روش عقل‌گرایی محض سقراطی اکتفا نمی‌کند و از شیوه‌های هندسی ریاضی نیز استفاده می‌نماید (هیوبی، ۱۳۷۷: ۱۲).

دوم - اعتقاد به حفظ استدلال و عدم تفکیک منطق از مسائل اخلاقی، فلسفی، سیاسی: به گفته هیوبی هم سقراط و هم افلاطون ایمان و اعتقادشان را به قدرت استدلال حفظ کردند و این مهم را بر عهده گرفتند تا نشان دهند چه اشکالی از احتجاج، معتبر و چه اشکالی از آن نامعتبر است. هم‌چنین در محاورات سقراط افلاطونی شاهد هستیم که مسائل مربوط به منطق شناخت‌شناسی و مباحث روش‌شناختی موضوع جداگانه‌ای برای پژوهش تلقی نمی‌شود و بنابراین این گونه مسائل در مسائل و مباحث فلسفی، اخلاقی، سیاسی درهم آمیخته‌اند (گاتری، ۱۳۷۸: ۵۸۵۹).

سوم - تأکید بر تعریف مفاهیم: از آن جا که تأکید سقراط تاریخی این بود که تا تعاریف در گفت و گو و مسائل و مباحث فلسفی، اخلاقی، سیاسی عرضه نشوند و معیاری برای رسیدن به تعریف مناسب وجود نداشته باشد طرفین گفت و گو معانی گوناگونی از مفاهیم خواهند داشت و بحث معلق و بی‌نتیجه خواهد ماند؛ بنابراین افلاطون در روایت سقراط افلاطونی این نظر را اتخاذ کرد که مفاهیمی مانند عدالت، زیبایی، نیکی و مانند آن واقعاً وجود دارند و گر نه تعاریف آن‌ها بی‌فایده است. افلاطون اعتقاد داشت که این‌ها مفاهیم صرفاً ذهنی نیستند بلکه طبیعتی ازلی و ثابت و مستقل از ذهن و برداشت‌های ما دارند. این همان نظریه مُثل است یعنی خوریس‌موس‌هایی^۱ که مجزا از ذهن و

1. Khorismoses.

برداشت‌ها و فارغ از مصادیق جزئی‌اند (Kolosko, 1986: 27-35).

چهارم - توجه به مفروضات مبنایی: افلاطون اعتقادی قطعی به اهداف سقراطی دارد اما ناگزیر است ابزارهای سقراطی را که برای رسیدن به این اهداف نامناسب می‌بیند نقض کند و تدریجاً مفروضات مبنایی را نیز مورد سوال قرار می‌دهد. اما در عین حال وی مبنای روشی این مفروضات را صورت‌بندی می‌کند و آن را با صورت‌بندی جدیدتر در محاورات میانی و متأخر، ذیل عنوان آنامنسیس^۱ (یادآوری) به کار می‌گیرد. به نظر کولسکو افلاطون سرانجام تغییرات گسترده‌تری در مفروضات مبنایی سقراط تاریخی می‌دهد که حاصل آن نظریه سیاسی اوست (گاتری، ۱۳۷۸: ۶۱-۶۰). بنابراین افلاطون (در سقراط افلاطونی) با در نظر داشتن مفروضات مبنایی، فراتر از سقراط رفته و آموزه‌هایش را گسترده‌تر عرضه نموده است. نمونه‌ای از این گسترش‌ها را می‌توان در تخته دانستن سیاست، فیلسوف شاه، فضیلت، خوبی و مانند آن ملاحظه کرد (هیوبی، ۱۳۷۷: ۸۶).

پنجم - اعتقاد به تأثیر شناخت بر رفتار: سقراط تاریخی و افلاطونی هدف نهایی از شناخت را تصحیح رفتار می‌دانستند. به گفته هیوبی این دو، هدفی جز اصلاح بشر در سر نداشتند، آنان نظریه‌پرداز - مصلحند. آنان با تأسی به شناخت بر دو امر اصرار ورزیدند: ثابت کردن این که مردم باید خوب باشند؛ و نشان دادن این که راه خوب بودن چیست (هاملین، ۱۳۷۴: ۸۱۶).

ب - واگرایی شناختی

برای واری و اگرایی در شناخت‌شناسی سقراطی لازم است به چند نکته کلیدی که در روایت افلاطونی از سقراط وجود دارد اشاره کنیم؛ این‌ها مبنایی برای به دست دادن محورهای واگرایی است: اول، وضعیت‌های شناختی ذهن: این‌ها عبارتند از: دانش^۲ (شناخت که خطا بردار نیست) و باور^۳ (شناختی که امکان خطا و کذب در آن راه دارد).

دوم، موضوع و ماهیت دانش - باور: موضوع دانش جهان حقایق ثابت و ازلی و پایدار و کامل یا

-
1. Anamensis.
 2. Episteme.
 3. Doxa.

جهان ایده‌ها و مُثل‌ها، است و موضوع باور جهان محسوسات یا جهان رونوشت‌های ناقص از ایده‌های مثالی است. دانش ماهیتاً شناختی است دقیق، یقینی، حقیقی و قطعی که امکان خطا در آن راه ندارد؛ اما باور تصویرست غیردقیق، ناقص و غیرحقیقی که امکان خطا در آن راه دارد.

سوم، ماهیت ایده‌ها - رونوشت‌ها: ایده‌ها^۱ حقایق ازل و ثابت هستند که از جهان محسوسات و برداشت‌های ذهنی ما مستقل‌اند. این‌ها معیاری برای ارزیابی و داوری رونوشت‌ها و مصادیق ملموس و این جهانی با آیدوس‌ها هستند. ابزار شناخت آیدوس‌ها عقل است و نه هوس. برای هر چیز محسوسی در جهان محسوسات، در جهان ایده‌های مثالی آیدوس وجود دارد. یک نسخه از ایده‌ها وجود دارد که همان محسوسات هستند.

چهارم، نایل شدن به شناخت ایده‌ها: پسوخته^۲ در انواع وجودهای قبلی خود در جهان ایده‌ها (قبل از تجسم در تن کالبدی) همه امور را تجربه کرده و نسبت به ایده‌ها دانش پیشینی دارد لذا به این معنا پسوخته به همه چیزها دانش و شناختی حقیقی دارد؛ اما به واسطه حضور در جهان ناقص محسوسات دچار فراموشی شده است و قادر نیست این ایده‌ها را بازشناسد مگر از طریق منسیس یا تذکر دوباره آن دانش پیشینی نسبت به ایده‌ها.

پنجم، انامسیس، دیایرسیس، دیالکتیک و لوگوس: برای حصول مجدد به دانش پیشینی درباره ایده‌های فلسفی، اخلاقی، سیاسی، انسان‌شناختی می‌توان از روش دیالکتیک و دیایرسیس^۳ (تقسیمات و ترکیبات منطقی ریاضی هندسی قابل اثبات) سود جست و دانش پیشینی را به یاد آورد. دانش به یاد آورده شده را باید در قالب گزاره‌ها و احکام معرفتی لوگوس بیان کرد. زیرا صرف رسیدن به باور درست به منزله حصول دانش نیست، لازم است این باور مبتنی بر استدلال‌ات منطقی باشد.

نمونه‌های مثالی از به یادآوری دانش اپریوری، در محاوره منون^۴ دیده می‌شود جایی که سقراط

-
1. Eidos.
 2. Psyche.
 3. Diaersis.
 4. Menon.

از زبان برده تعلیم نادیده قضایای هندسی را به وسیله دیالکتیک سقراطی بیرون می‌کشد. و درباره معرفت و نسبت آن با دانش و ادراک حسی نیز بحث می‌شود. در فایدون هم بحث باز در مورد دانش اپیوری است و این که چگونه چیزهای محسوس رونوشت ناقص آیدوس‌ها هستند. در جمهوری، تمایز میان دانش - باور با خوریسوس‌های مشهور (خط، غار، خورشید) نشان داده می‌شود و از آن‌ها برای تعمیم دادن پسوخه جهت شناخت دانش حقیقی نسبت به آیدوس‌ها استفاده می‌شود. در محاورات متأخر (از جمله در پارمنیداس، تائیتتوس و تیمایوس) هم ماهیت دانش مورد بحث قرار گرفته است (فاستر، ۱۳۵۸:۳۹-۳۵).

در این جا مسئله نادانی سقراطی و یقین افلاطونی که برای فلسفه سیاسی این دو نیز کلیدی است جلب نظر می‌کند.

ج - تردید (سقراطی) و یقین (افلاطونی)

همان گونه که فاستر نیز اشاره کرده است ذهنیت افلاطونی متوجه علمی کردن شناخت فلسفی اخلاقی سیاسی با استفاده از فلسفه و قضایای هندسی ریاضی بوده است. افلاطون اعتقاد داشت رسیدن به شناخت حقایق ازلی و قطعی برای انسان میسر است. به نظر افلاطون این گونه شناخت علمی نه تنها در فلسفه و ریاضیات که در حوزه سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری نیز امکان‌پذیر خواهد بود. تأسیس آکادمی افلاطونی (بین ۳۸۸ و ۳۶۹ ق م) ربط وثیقی با این آموزه‌های معرفتی افلاطونی دارد و نیز مباحث سرزنده در جمهوری و قوانین نیز (محاورات متأخر) دلالت‌هایی بر این اعتقاد افلاطونی است (Fitzgerald, 1980:3-18). قطعیت شناختی افلاطونی و روایت افلاطونی از سقراط (سقراط افلاطونی) او را در برابر عدم قطعیت شناختی سقراط تاریخی قرار می‌دهد. فیتزجرالد در مقایسه‌ای جالب این تمایز بنیانی را در قالب عبارت نادانی سقراطی و یقین افلاطونی بحث کرده و تفاوت‌های سقراط تاریخی و افلاطونی را در زمینه کلیت فلسفه آن دو نشان داده است (Ethics dictionary, 1990:113-115, 392-393). خلاصه بحث وی در چند نکته ارائه می‌شود:

الف - پرسش‌ها و پاسخ‌ها (تردید - یقین): سقراط تاریخی در دادن پاسخ‌های نهایی و قطعی به پرسش‌های انسان‌شناختی، فلسفی، اخلاقی، سیاسی خود دچار تردید است اما سقراط افلاطونی (در

محوارات میانی و متأخر) از فروتنی سقراطی خوشود نیست و به دنبال عرضه پاسخهای قطعی با استفاده از مدل هندسی ریاضی است. جمهوری، مثال واره عالی این یقین شناختی افلاطونی است.

ب - آموزش زندگی و نظریه پردازی؛ شناخت وجودی و فلسفه و نظام فلسفی: شناخت شناسی سقراط تاریخی آموزش زندگی است و دغدغه آن تاملات نظری و انتزاعی نیست. اما نظریه شناخت افلاطونی و سقراط افلاطونی - حکومت خرد، شاه فیلسوف، معلم بودن فلاسفه - متعلق نظریه پردازی فلسفی و چگونه اندیشه ورزی منطقی هندسی ریاضی است. در نزد افلاطون شناخت حقیقی چیزی جز نسبت میان خرد و واقعیت نیست. ممثل شناخت حقیقی فلسفه است که با علوم دقیق تناظر دارد و در آن از ارزش دیپریسیس یا ترکیبات و تقسیمات مبتنی بر مدل ریاضی هندسی استفاده می گردد. فیلسوف از طریق شناخت آیدوسها از جهان تاریک و غار باورها به سمت خورشید حقیقت دانش گام برمی دارد و به شناخت حقیقی نائل می گردد.

ج - تجربه روحی زندگی و نظام فلسفی عقلی: شناخت حقیقت زندگی هدف جستجوهای ناتمام سقراط تاریخی است و دانایی به فضیلت، دارندگی آن است. اما در نزد سقراط افلاطونی شناخت محصول جستجو است و نه موضوع آن. سقراط تاریخی در پی تجربه روحی معنوی است ولی سقراط افلاطونی در صدد طرح یک نظام فلسفی است تا ملکه علوم را مشروعیت بخشد. سقراط افلاطونی وظیفه فلسفه را بازسازی منطقی، زبانی، قیاسی یک شناخت کلی درباره جایگاه انسان در هستی و جامعه می داند.

د - محدودیت های نادانی و امکانات دانایی: در نزد سقراط تاریخی پذیرش نادانی سقراطی یعنی قبول محدودیت های انسانی و دانایی محدود به نادانی ها. ولی در نزد سقراط افلاطونی یقین شناختی یعنی امکانات دانایی و رسیدن به شناخت حقیقی.

ه - دانایی و نادانی جمعی و نادانی فردی: در نزد سقراط افلاطونی شناخت حقیقی و رسیدن به دانایی حقیقی شناسایی ایده ها فقط از عهده فیلسوف شاهان افلاطونی بر می آید. بنابراین راه دانایی به روی تعداد معدودی از نخبگان فکری باز است. اما در نزد سقراط تاریخی همگان در دانایی و نادانی شریکند و از این لحاظ تفاوتی میان برده و آزاد و شاه و گدا وجود ندارد.

نادانی سقراطی و یقین افلاطونی دست مایه ای برای شکل گیری فلسفه اخلاق و فلسفه اجتماعی

سقراط تاریخی و افلاطونی و (نهایتاً با اندکی تسامح فلسفه افلاطون حقیقی در جمهوری و قوانین) است؛ که خاستگاه فلسفه سیاسی نیز هست. دلالت‌های مربوط به فلسفه، اخلاق و فلسفه اجتماعی سقراطی و افلاطونی را در دو قسمت بعدی به دست خواهیم داد.

فلسفه اخلاق سقراطی: شناخت، انسان، رفتار فردی، زندگی روزمره

فلسفه اخلاق، در فلسفه سقراطی ناظر به پیوند شناخت، انسان، رفتار فردی و زندگی روزمره است. بنابراین پارادوکس‌های سقراطی مبنای فلسفه اخلاق سقراطی نیز هستند: دانش فضیلت است؛ هیچ کس دانسته و خواسته گناه نمی‌کند و تمام فضیلت‌ها یکی هستند. هدف اصلی سقراط تاریخی به عنوان آموزنده آموزه‌های اخلاقی آموزش وجودی و آگاهانه چگونه زندگی کردن و شناخت زندگی اخلاقی است. در این فلسفه خودشناسی رکن مقدم شناخت زندگی اخلاقی است و غایت آن نیز مراقبت از روح یا نفس و رسیدن به خیر و نیکی است (ژکس، ۱۳۶۲: ۹۰-۲۸ و نیز پاکین و استروم، ۱۴۰۸: ۸۱۴). در ادبیات فلسفه اخلاق معاصر، خیر، حق و وظیفه اخلاقی جایگاه خاصی دارد. خیر و نیکی غایت و قصدی است که موجب رشد و تمامیت و کمال موجودات است و منجر به هدایت آن‌ها به سمت اهداف از پیش تعیین شده می‌شود. بدین معنا خیر و نیکی برای انسان به معنای اکمال و اتمام ماهیت انسانی انسان است؛ چه انسان فردی و چه انسان اجتماعی. الزام در خیر مفهوم وظیفه را تداعی می‌کند و این که انسان موظف است خیر را محقق سازد و حق توانایی انسان در انجام این وظیفه اخلاقی است. بنابراین خیر، وظیفه و حق اخلاقی، مفاهیم کلیدی فلسفه اخلاق و با یکدیگر مرتبطند (یگر، ۱۳۷۶: ۲۶۹-۲۷۸)^(۵).

فلسفه اخلاق سقراطی روایت آغازین فلسفه اخلاق معاصر است. فلسفه اخلاق سقراطی بر مبنای دو مؤلفه کلیدی قابل توضیح است.

الف - موضوع و هدف: موضوع و هدف فلسفه اخلاق سقراطی آموزش وجودی چگونه مراقبت از پسوخته (موجودی خدایی در نزد آدمی) از طریق خودشناسی است و این پیش شرط زندگی اخلاقی درست در زندگی به حساب می‌آید. محوریت در این فلسفه با فضیلت یعنی کمال

مطلوب روح است. فضیلت روح یا خود حقیقی انسان و کمال مطلوب انسانیت انسان در دانایی به فضیلت است که به دارندگی فضیلت و در نهایت تصحیح رفتارهای فردی و اجتماعی در زندگی منجر می‌گردد. تمامی فضیلت‌ها (فرزانگی، دین‌داری، خویش‌داری، شجاعت و عدالت) یعنی سوفیا، سوفروسونه، دیکایاسونه و مانند آن موجب نیکی (آگاتون)^۱ زندگی انسان و زیبایی (کالون)^۲ رفتار آدمی می‌گردند. بنابراین هر عمل با فضیلت نیک (آگاتوس) و زیبا (کالوس) است (همان: ۶۶۷-۶۶۲)^(۶).

ب - مبنا و جهت‌گیری: جهت‌گیری فلسفه اخلاق سقراطی دانایی به فضیلت است که به دارندگی فضیلت منجر می‌شود. اگر چه سقراط موهبت طبیعی، یادگیری و تمرین را برای کسب آرته یا فضیلت تایید می‌کند با این وجود صرف دانایی است که به دارندگی آرته منجر می‌گردد. از این رو اصل این است که اگر انسان‌ها بدانند آرته و نیکی چیست به دنبال زندگی نیک می‌روند بنابراین اگر اسیا^۳ یا رذیلت جایی در رفتارشناسی اخلاقی سقراطی ندارد. از این رو جهت‌گیری اصلی در این فلسفه اخلاق متوجه انکراتیا (خویش‌داری) و به مفهوم آزادی درونی انسان‌ها است. انکراتیا در برابر آزادی سیاسی قرار می‌گیرد در حالی که آرمان رایج دولت شهر حاکمیت قانون بر جامعه سیاسی است. در انکراتیا هدف حاکمیت بر روح و اخلاق انسان است. در انکراتیای سقراطی، آزادی درونی مسئله‌ای اخلاقی است بنابراین با عرف سیاسی رایج در دولت شهر همخوانی ندارد. انسان از انکراتیا یا آزادی درونی آزاد برخوردار است و لو این که از نظر سیاسی و حقوقی برده تلقی شده باشد و برعکس. براساس انکراتیای سقراطی، کسی که عقلش بر غرایز او حکومت می‌کند، آزاد و بنده غرایز، برده است (Fitzgerald, 1988:5-7/ kolosko, 1986:31-40).

بنابراین هدف اصلی از این پارادوکس‌ها نشان دادن دست کم دونکته است: انسان در زندگی روزمره خود و نیز زندگی اجتماعی‌اش چه ارزش‌هایی را باید تعقیب نماید و انسان چگونه می‌تواند

-
1. Aghaton.
 2. Kalon.
 3. Akrasia.

در زندگی فردی و اجتماعی خود رفتارهایش را بر مبنای این ارزش‌ها تصحیح نماید. در نزد سقراط تاریخی انجام این مهم مبتنی بر انتخاب عقلانی است و پس‌و‌خه نیز از قابلیت عقلانی برای چنین انتخابی برخوردار است. کلیت پرسش‌های اخلاقی مطرح در محاورات اولیه افلاطونی هم ناظر به بی‌گیری این تره‌های اخلاقی سقراطی است: دینداری چیست؟ (اوتیفرون)، عدالت چیست؟ (تراسیماخوس)، شجاعت چیست؟ (لاخس)، خویش‌داری چیست؟ (خارمیداس) دوستی چیست؟ (لیزیس) و مانند آن‌ها. هدف سقراط از طرح این پرسش‌های اخلاقی این بود که انسان‌ها بتوانند در مورد ماهیت زندگی اخلاقی اندیشه کنند، پاسخ‌هایی مناسب فراهم نمایند و بر مبنای آن‌ها رفتارشان را تصحیح کنند. (Ibid:40-45)

البته انتقاد ارسطو این است که سقراط به چگونگی حصول فضیلت اشاره‌ای نکرده و تنها به تعریف فضیلت پرداخته است. (Ibid:4) دلالت‌های بیشتر در این باره را می‌توان با بررسی واگرایی و هم‌گرایی سقراط تاریخی و افلاطونی به دست آورد.

الف - هم‌گرایی اخلاقی

محور هم‌گرایی سقراط تاریخی و افلاطونی پیرامون چند محور است: پیگیری مسائل اساسی اخلاقی، اعتقاد به استدلال در مباحث اخلاقی، تأکید بر تعاریف مفاهیم اخلاقی، توجه به مبانی و مفروضات اخلاقی، اعتقاد به تأثیر‌پذیری رفتار اخلاقی از شناخت فضیلت، آمیخته بودن فلسفه اخلاق با آموزه‌های روش‌شناختی و منطقی و اعتقاد به رسالت مشترک در پیگیری اصلاح زندگی اخلاقی.

ب - واگرایی اخلاقی

اما واگرایی در این دو سقراط مبنایی‌تر و تأثیرگذارتر است. این تفاوت‌ها که بر مبنای مقوله‌های شناخت‌شناسی سقراطی و افلاطونی استوارند با چند مؤلفه شناخته می‌شوند:

۱. دانایی نفس و نظم میان اجزای نفس: در نزد سقراط تاریخی صرف دانایی به فضیلت به دارندگی آن منجر می‌شود اما در نزد سقراط افلاطونی نظم متناسب میان اجزای روح حاکی از فضیلت است و چنین هماهنگی است که موجد کردارهای اخلاقی و درست دانایی به فضیلت می‌شود (Fitzgerald, 1980:14).

۲. *دانش اخلاقی و باور اخلاقی*: در نزد سقراط تاریخی دانایی به فضیلت، نوعی دانش است و از این رو برای دارندگی فضیلت کافی؛ اما در نزد سقراط افلاطونی این نوع دانایی باور است و لذا کافی نیست و باید این باور را بر براهین منطقی، فلسفی، ریاضی استوار ساخت (Kolosko, 1986:46-48).

۳. *دانایی و نادانی اخلاقی*: در نزد سقراط تاریخی انسان‌ها همگی از حیث توانایی عقلانی برای دانایی به فضیلت و دارندگی آن و در نتیجه انجام کردارهای اخلاقی یکسان هستند و نادانی‌شان نیز برابر است؛ اما در نزد سقراط افلاطونی میان انسان‌ها تفاوت‌های شناختی وجود دارد و لذا بر حسب فرهیختگی عقلی، پرورش ذهنی و دریافت فکری، شناخت از فضیلت حاصل می‌گردد. پرواضح است چون حلقه دانایان در فلسفه افلاطونی از سوراخ سوزن تنگ‌تر است! تعداد افرادی که به فضایل اخلاقی آگاه و دانا خواهند گردید نیز کم خواهد بود. بنابراین دانایان افلاطونی وظیفه سنگینی برای آگاهی دادن به دیگران بر دوش خواهند داشت.

۴. *آموزش زندگی اخلاقی و نظریه پردازی اخلاقی*: در نزد سقراط تاریخی فلسفه اخلاق آموزش وجودی زندگی و نوعی تربیت اخلاقی است تا تعلیم نظری، حال آن که در نزد سقراط افلاطونی فلسفه اخلاق از صورت‌بندی نظام یافته و روشمندی برخوردار می‌باشد و نوعی ورزیدگی ذهنی است.

۵. *اقناع اخلاقی و ابزارهای اجباری*: در نزد سقراط تاریخی انسان موجودی عقلانی است بنابراین رفتارهای نادرست او ناشی از خطای فکری است و در نتیجه برای تصحیح رفتارهای اخلاقی انسان توسل به استدلال‌ات عقلانی و اقناع منطقی کافی به نظر می‌رسد؛ اما برای سقراط افلاطونی توسل به ابزارهای اجباری نیز، که در جمهوری و قوانین تبلور یافته است، دیده می‌شود (Fitzgerald, 1980:5). به هر روی این فلسفه اخلاق جا پای خود را در فلسفه اجتماعی سقراطی نشان می‌دهد و از طریق آن بر فلسفه سیاسی این دو اثر گذاشته است.

فلسفه اجتماعی سقراطی: شناخت، شهروند، رفتار اجتماعی، زندگی اجتماعی

ضلع سوم در فلسفه سقراطی فلسفه اجتماعی است و ما را به قلب فلسفه سیاسی وی هدایت

می‌کند. ضلع فلسفه اجتماعی به لحاظ تأثیرپذیری از دو ضلع پیشین ناظر به پیوند شناخت، شهروندی، رفتار اجتماعی، زندگی اجتماعی است.

سقراط پژوهی‌ها حاوی نکاتی هستند که بر اساس آن‌ها می‌توان مؤلفه‌های کلیدی فلسفه اجتماعی و سیاسی سقراط تاریخی را بازسازی کرد.

الف - موضوع و هدف: موضوع و هدف اساسی فلسفه اجتماعی سیاسی سقراط تاریخی طرح پرسش‌هایی درباره ماهیت زندگی اجتماعی نیک، فضیلت‌های سیاسی (عدالت، خویش‌داری، دینداری، فرزاندگی و شجاعت)، جایگاه انسان در اجتماع سیاسی، وظایف و حقوق شهروندی و تکالیف انسان در رابطه با جایگاه اجتماعی‌اش در اجتماع سیاسی که در آن زندگی می‌کند است (گاتری، ۱۳۷۷:۱۶۴). غایت نهایی و عملی این فلسفه نیز اصلاح سیاست و نظام سیاسی از طریق عقلانی و اخلاقی کردن آن است. غایت سیاست نیز در نزد سقراط تاریخی این است که اجتماع سیاسی باید امکان فراهم کردن زندگی نیک و دارندگی فضیلت را برای شهروندان اجتماع سیاسی فراهم کند (همان: ۱۶۸-۱۶۵ و گمبرتس، ۱۳۷۵:۶۱۲-۶۱۱).

ب - محور، جهت‌گیری و رویکرد: اصلی‌ترین محور فلسفه سیاست سقراطی (که افلاطون نیز آن را در سقراط تقویت کرده است) اعتقاد به این است که سیاست هم چون سایر فعالیت بشری یک تخته^۱ (فن و هنر) است و لذا لوازم خاص خود را دارد. بنابراین عمل سیاسی عملی است ماهرانه و فن‌آورانه و باید مبتنی بر سوفیای (دانش و دانایی) سیاسی باشد.

جهت‌گیری این فلسفه متوجه اخلاقی کردن و عقلانی کردن عمل سیاسی است. از این رو رویکرد این فلسفه اخلاقی و عقلانی ذاتاً باید انتقادی و اصلاحی باشد. بر این اساس سقراط تاریخی تیزترین و بی‌رحمانه‌ترین انتقادات را نثار نظام سیاسی زمان خود، دموکراسی آتن، و شیوه انتخاب دولتمردان آن، قرعه‌کشی و انتخاب عمومی، نابسامانی‌های این نظام، انتخاب دولتمردان فاسد و ناشایست و جبار، فریب‌کاری‌های آنان، بی‌عدالتی‌هایشان و قانون‌گریزی آن‌ها، می‌کند. هدف

1. Tekhne.

اخلاقی و عقلانی در فلسفه اجتماعی سیاسی سقراطی انتقاد اصلاحی از نظام سیاسی است و اصلاح اخلاقی عقلانی این نظام و رویه‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی دموکراسی آن را نشانه گرفته است (Kolosko, 1986:46-48, Gupta, 1982:10-13).

اینک می‌توان گزاره‌های کلیدی فلسفه سیاست سقراط تاریخی را به دست داد: اول، دولت هویت طبیعی دارد. طبیعت بشر با اجتماع سیاسی گره خورده است و لذا اجتماع سیاسی هویتی دارد که پیش از تولد شهروندان ساخته شده است. مبنای حقوقی اجتماع سیاسی طبیعی، قانون، نظم و خرد است. در صورت نبود نظم و خرد نمی‌توان انتظار داشت که شهروندان از قانون اطاعت کنند؛ و در این صورت نیز تحقق فضیلت در جامعه سیاسی و پیروی از آن ناممکن خواهد بود. دوم، حکومت هنری، زیباست و لذا زیباترین عقول باید به هنر پردازند. سوم، حکومت، فنی تخصصی است بنابر این به مردانی نیاز دارد که در این فن دارای مهارت و تخصص هستند. چهارم، در اجتماع سیاسی، رکن اصلی قانون‌پذیری و اطاعت از قانون است و به هیچ وجه نقض قانون روا نیست. پنجم، شهروندان باید دارای فضیلت شوند. فضیلت به تحقق عدالت در اجتماعشان کمک خواهد کرد. بنابراین عدالت محور اجتماعی سیاسی است. ششم، ملاک مقبولیت و مشروعیت حکومت و دولت دو چیز است: قانون‌مداری و رضایت شهروندان. هفتم، هدف نهایی حکومت و سیاست باید بهتر کردن زندگی اخلاقی اجتماعی شهروندان باشد، آن هم از طریق اقتناع منطقی و نه ابزارهای اجباری (گاتری، ۱۳۷۷:۱۵۹-۱۵۷)^(۷).

با مقایسه هم‌گرایی و واگرایی سقراط تاریخی و افلاطونی می‌توان انتظار داشت تمایزات و تشابهات این دو فلسفه سیاسی بیشتر روشن شود.

الف - هم‌گرایی اجتماعی سیاسی

به نظر می‌رسد این محورها را می‌توان از مهمترین نقاط هم‌گرایی سقراط تاریخی و سقراط افلاطونی دانست: فضیلت‌های اخلاقی (فرزانگی، دینداری، خویش‌داری و عدالت) همان فضایل سیاسی نیز هستند، سیاست ماهیتاً یک تخته و دانش است، سیاست و حکومت‌ورزی باید مبتنی بر خردورزی باشد، هدف سیاست و حکومت اصلاح زندگی اخلاقی شهروندان و تأمین سعادت آنان است، حکومت باید برای اصلاح اخلاقی و سیاسی زندگی شهروندان از ابزارهای قانونی، اخلاقی،

اقناعی منطقی استفاده کند و نهایتاً این که، ابتنای سیاست بر قانون و عدالت است. برای دریافت فلسفه سیاست سقراط تاریخی موثق‌ترین دلالت از محاوره دفاعیه (آپولوژی) آمده است.

علاوه بر آپولوژی سقراط تاریخی، دلالت‌های دیگری نیز مبتنی بر هم‌گرایی آموزه‌های سیاسی میان سقراط تاریخی و سقراط افلاطونی می‌توان آورد. در این باره گاتری توضیحات سودمندی داده که حاوی چند نکته کلیدی است: به نظر وی افلاطون علناً با الگو قرار دادن زندگی و مشی سقراط برای همیشه خود را از سیاست کنار کشید؛ در روایت‌های سقراط افلاطونی مضامین آپولوژی به معنایی دیگر تکرار می‌شود؛ مایه‌های اصلی سیاست سقراط تاریخی مبنی بر لزوم و ضرورت کناره‌گیری فیلسوف از سیاست و نیز این که همه انسان‌ها استحقاق شرکت در مدیریت امور اداری دولت شهر را ندارند در روایت‌های سقراط افلاطونی حفظ می‌گردد (همان: ۶۱-۶۰)^(۸).

ب- واگرایی اجتماعی سیاسی

واگرایی سقراط افلاطونی از سقراط تاریخی در زمینه فلسفه سیاست قلب و هسته اصلی نظریه سیاسی افلاطونی را شکل می‌دهد و از این جا است که، به ویژه در جمهوری و قوانین، تمایز اصیل میان سقراط تاریخی و افلاطون، برجسته‌تر می‌شود. واگرایی‌هایی که بسیار برجسته هستند در چند محور ذکر می‌شود:

۱. اصلاح سیاسی آرمان‌پردازی سیاسی: در سقراط تاریخی شاهد نوعی اصلاح سیاسی مبتنی بر عقل‌گرایی و اخلاق‌گرایی هستیم؛ اما در نزد سقراط افلاطونی و بعدها، در محاورات متأخرتر از جمله جمهوری و قوانین که شاهکار نیمه تمام افلاطون است، با پی‌ریزی یک اجتماع سیاسی مطلوب و ایده‌آل (قوانین) مواجه هستیم.

۲. دولت شهر ممکن در حد دانایی محدود دولت شهر مطلوب در حد دانایی نامحدود: سقراط تاریخی تردید دارد که بتوان یک نظام سیاسی کاملاً اخلاقی و عقلانی به وجود آورد چون گستره‌های نادانایی بی‌کران و گستره دانایی کرانمند و محدود است و لذا رسیدن به دانایی کامل درباره زندگی مطلوب فلسفی اخلاقی سیاسی دور از دسترس انسان است. اما یقین شناخت‌شناسانه سقراط افلاطونی و افلاطون حقیقی این است که پی‌ریزی حکومتی مطلوب، حقیقی، آرمانی به

وسیله حاکمیت خردمندان و فرزندگان نه تنها ممکن و مطلوب که امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر نیز است. برآیند این ایقان مطلق‌گرایانه شناختی در عرصه اخلاق و سیاست تر معروف فیلسوف شاه افلاطونی است.

۳. اصلاح سیاسی و اقتناع منطقی - ایده‌آل سیاسی و ابزارهای حقوقی سیاسی: در نزد سقراط تاریخی اصلاح نظام سیاسی و اصلاح زندگی اخلاقی سیاسی شهروندان - با توجه به برابری در ظرفیت و توانایی و پذیرش عقلانی شهروندان - برای دانایی به فضیلت و دارندگی آن فراهم است؛ بنابراین صرف توسل به اقتناع منطقی کفایت می‌کند. اما در نزد سقراط افلاطونی اصلاح اخلاق سیاسی زندگی شهروندان مستلزم عادت دادن روح شهروندان به فضیلت است که لازمه آن نیز ابزارهای سیاسی و حقوقی است.

۴. قدرت استدلال و دولت شهر اصلاح شده - قدرت سیاسی و دولت شهر ایده‌آل: همان گونه که در بالا ذکر شد قدرت استدلال و اقتناع منطقی دست‌مایه شناختی، اخلاقی، فلسفی دولت شهر برای تأمین زندگی سعادت‌مندان و همراه با فضیلت شهروندان است (دانایی به فضیلت یعنی دارندگی فضیلت)؛ اما در نزد سقراط افلاطونی و افلاطون قدرت سیاسی پیش شرط تنظیم زندگی اخلاقی سیاسی درست شهروندی است. از آن جا که ملزوم اصلی دولت شهر ایده‌آل افلاطونی حکومت فرزندگان و خردمندان و فیلسوف شاهان است؛ تنها در صورت داشتن قدرت سیاسی حقوقی است که فیلسوف شاه می‌تواند این اهداف را محقق سازد. بنابراین فیلسوف شاهان باید کنترل دولت را در دست داشته باشند و دولت را برحسب اهداف آموزشی طراحی شده دست کاری کرده و شکل دهند. جامعه سیاسی تأثیرات قوی بر شهروندان دارد بنابراین فیلسوف شاه باید کنترل کامل بر شرایط و اوضاع داشته باشد (گمبرتس، ۱۳۷۵: ۷۸۱-۶۷۳).

با پایان یافتن سقراط تاریخی (محوارات اولیه) و سقراط افلاطونی (محوارات میانی)، چهره افلاطون ناب (محوارات متأخر و پایانی و به ویژه در جمهوری و قوانین) برجسته‌تر می‌شود. با این وصف این سیما را می‌توان همچنان سقراطی دانست، منتهی از نوعی دیگر. منظور ما مواجهه با یک افلاطون سقراطی و یا حقیقی و یا هر دو است.

نتیجه گیری

می توان افلاطون سقراطی و حقیقی از غیبت سقراط تا ظهور یک افلاطون فیلسوف شاه و فیلسوف قانون گذار، دلالت هایی درباره فلسفه سیاست، دولت شهر ایده آل و زندگی اجتماعی مطلوب را ارائه داد که در آخرین شاهکار و اثر نیمه تمام شاگرد استاد شده (افلاطون) به دست داده شده است. جمهوری و قوانین و به ویژه این آخرین اثر افلاطون، نمایانگر آن است که سقراط تاریخی افلاطونی با ظهور افلاطون ناب، غایب و حذف می شود. در قوانین برخلاف جمهوری مفاهیمی چون ایده، غار، فیلسوف و مانند آن دیده نمی شود. جمهوری و قوانین دچار گسست معرفت شناسانه نیستند بل دارای گسست وجود شناسی اند. جمهوری در حکم لوگوی افلاطونی و به عبارتی محدودتر سقراط افلاطونی تر است؛ اما قوانین نوموس افلاطونی است. در قوانین، سقراط کنار گذاشته شده است و دیگر حضور ندارد و این می تواند نشانی از حضور و تجلی شاگرد استاد شده و افلاطون حقیقی باشد. دیالوگ های مربوط به میهمان آتنی حرف های افلاطون است. به عبارتی دیگر میهمان آتنی همان افلاطون است. در قوانین، افلاطون به جای بازگو کردن حرف های استادش سقراط، می خواهد حرف های خود را بیان کند و لذا چاره ای جز کنار گذاشتن سقراط از متن دیالوگ ندارد. در جمهوری، فیلسوف شاه خود افلاطون است؛ اما در اواخر عمر، فیلسوف شاهی بی حوصله، تندخو و سرخورده شده است؛ بنابراین قصد دارد با نگرارش قوانین، وصیت نامه ای اخلاقی، فلسفی، سیاسی برای فیلسوف شاهان بعدی بر جای گذارد. در فرایند تکاملی محاورات افلاطونی، سقراط تاریخی وجوداً فیلسوف است و در سقراط افلاطونی نیز - محاورات میانی تا محاورات متأخر، به استثنای قوانین که دیگر حضور ندارد - چنین نقشی را نسبتاً ایفا می کند؛ اما افلاطون به ویژه در جمهوری وجوداً فیلسوف شاه است، به نظر می رسد افلاطون در قوانین، مجدداً همان نقش فیلسوف را می خواهد ایفا کند، فیلسوفی که وظیفه اش نه پادشاهی بل قانون گذاری است. لذا با اندکی تسامح می توان گفت که افلاطون در پایان عمر و در قوانین، نقش یک فیلسوف قانون گذار و نه یک فیلسوف شاه را ایفا کرده است. فلسفه سیاسی سقراطی، فلسفه ای است انتقادی اصلاحی؛ ولی فلسفه سیاست افلاطونی فلسفه ای است انتقادی آرمانی. افلاطون در نقش فیلسوف شاه

آرمانی تر است (جمهوری) اما در نقش فیلسوف قانون گذار (قوانین) زمینی تر و واقعی تر شده است.
(۹)

می توان گفت نسخه های سقراط تاریخی و افلاطونی و افلاطون سقراطی در شناخت شناسی، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست هم چنان خاستگاه «فلسفه سیاسی کلاسیک» هستند؛ و نقطه عزیمت فلسفه های سیاسی و اجتماعی روم، قرون وسطی، رنسانس، مدرن و معاصر محسوب می شوند. در این میان به ویژه قرائت سقراط تاریخی از فلسفه سیاست چشم گیرتر است. این فلسفه سیاسی سقراطی از آن نوع فلسفه های سیاسی نیست که «نه فکری را بجنابند و نه کسی را برنجاند». بنابراین هنوز هم فلسفه سیاسی سقراطی از سرزندگی، پویایی، گزندگی برخوردار است. سقراط هنوز هم به عنوان فیلسوف سیاسی و عالم علوم انسانی اجتماعی اندیشمند معاصر زمانه ما است بنابراین در نظریه پردازی سیاسی، اجتماعی هنوز هم درس های فکری نظری بزرگی از او می توان گرفت. فراتر از این، پراکسیس سقراطی است که نمونه آن در افتادن سقراط با نظام دموکراسی آتنی است که سرانجام به مرگ او منتهی گردید. این هم درس بزرگی است برای آن ها که، بر خلاف سقراط و افلاطون، دموکراسی را بی چون و چرا می پذیرند. در این میان البته سقراطی های پساقراطی (کلی ها، مگاری ها و کورنایی ها) در دو حد افراط و تفریط، فلسفه سیاسی سقراطی را با گسست پارادایمی روبرو ساختند. این گسست خود تبدیل به نوعی فلسفه سیاسی پساقراطی گردید که نیازمند بحثی مستقل است.^(۱۰)

پی نوشت

۱. و نیز برای نمونه در خصوص آگاهی از معیارهای تمایز میان سقراط تاریخی و افلاطونی و شناخت هویت تاریخی سقراط و افلاطون حقیقی ر.ک:
دبلیو.کی.س. گاتری (۱۳۷۸) تاریخ فلسفه یونان: سقراط، ترجمه حسن فتحی، تهران، فکر روز، ج ۱۲، صص ۱۷-۱۵.

پاملام. هیوبی (۱۳۷۷) سقراط و افلاطون، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر کوچک، ص ۱۳.

R. Fitzgerald (ed) (1980) comparing political Thought, pergamon press, pp.1-2.

- C. H. Khan (1996) plato and socratic dialogue, cup, pp.73-87.
- تودور گمبرتس (۱۳۷۵) متفکران یونانی، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، خوارزمی، ج ۲، صص ۵۹۶-۵۹۱.
- ورنریگر (۱۳۷۶) پایدیا، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، خوارزمی، ج ۲، صص ۶۳۴-۶۲۲.
- G. Kolosko (1986) The development of plato's political Thought, Methuen. see also, Fitzgerald, op.cit and Khan, op.cit.
- M.G. Gupta (1982) History of political Thought, chaithanya press, p.26.
- رومانو گواردینی (۱۳۷۶) مرگ سقراط: تفسیر چهار رساله افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، طرح نو.
۲. و نیز ر.ک: گلن تیندر (۱۳۷۴) تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لئو اشتراوس (۱۳۷۳) فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگه.
- ریچارد ریچ و یارول مانهایم (۱۳۷۷) روش‌های تحقیق در علوم سیاسی: تحلیل تجربی، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- دیوید مارش و جری استوکر (۱۳۷۸) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی.
۳. نیز نک: کسنوفان، همان، صص ۶-۳ / هیوبی، همان، صص ۱۸-۱۳ و ۸۶ / یگر، پیشین، ص ۶۷.
۴. نیز نک: Fitzgerald, op.cit, pp.7-8./kolosko, op.cit., pp.26 et 36.
۵. و نیز ر.ک: گاتری، پیشین، صص ۶۵۵-۶۴۹ و ۲۶۳-۲۶۱ / گمبرتس، پیشین، صص ۶۱۱-۶۰۷ / کسنوفان، پیشین، ص ۱۳۴ و هیوبی، پیشین، ص ۸۶.
۶. نیز نک: Khan, op.cit., p.92; Gupta, op.cit., p.10.
۷. و نیز ر.ک: یگر، همان، صص ۶۹۷ و ۶۹۴ / نیز نک: Kolosko, op.cit, p.30.
۸. نیز نک: افلاطون (۱۳۶۷) مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، خوارزمی، ج ۴ و ارسطو (۱۳۷۸) مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، طرح نو، ج ۳ و نیز ارسطو (۱۳۷۴) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، خوارزمی.
۱۰. نیز نک: Kolosko & Fitzgerald, loc.cit.
۱۱. نکات مربوط به این بخش از مقایسه سقراط و افلاطون، آن چه که من تحت عنوان دیالکتیک حضور /

غیاب و حذف / حفظ سقراط در محاورات افلاطونی از سوی افلاطون نامیده‌ام و به علاوه ترم افلاطون سقراطی و افلاطون ناب و نیز برجسب تئوریک پساسقراطی‌ها، برداشت‌ها و یادداشت‌هایی است که از مباحث کلاسی استادم حاتم قادری (دانشگاه تربیت مدرس، گروه علوم سیاسی، دوره دکترای اندیشه سیاسی غرب، ترم تحصیلی ۱۳۷۹-۱۳۷۸، درس فلسفه سیاسی سقراط و افلاطون) داشته‌ام. در عین حال سرزندگی و گفت و گوهای کلاس مزبور، که این تک نگاشت ماحصل آن کلاس است، و به ویژه دین فکری من به استادم حاتم قادری به خاطر آن جرعه‌های فکری غیرقابل انکار است.

- ارسطو (۱۳۷۴) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، خوارزمی
- _____ (۱۳۷۸) مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ج ۳
- _____ (۱۳۵۸) اصول حکومت آتن، ترجمه و تحشیه باستانی پاریزی، تهران، خوارزمی
- اسپرینگز، توماس (۱۳۷۷) فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگه
- افلاطون (۱۳۷۶) دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، خوارزمی، ج ۴
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳) فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- بلوم، ویلیام. تی (۱۳۷۳) نظریه‌های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، تهران، آران، ج ۱
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۷۹) مدخل جدید الی الفلسفه، الکویت، و کاله المطبوعات
- پاتوجکا، یان (۱۳۷۸) سقراط: آگاهی از جهل، ترجمه محمود عبادیان، تهران هرمس
- پاپکین، ریچارد و استرون، اروم (۱۴۰۸.ق) کلیات فلسفه، ترجمه جمال‌الدین مجتوی، تهران، حکمت
- تیندر. گلن (۱۳۷۴) تفکر سیاسی، ترجمه محمود صدری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ریچ، ریچارد و مانهایم، یارول (۱۳۷۷) روشهای تحقیق در علوم سیاسی، ترجمه لیلا سازگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- ژکس، فلسفه اخلاق (حکمت عملی) (۱۳۶۲) ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیر کبیر
- فاستر، مایکل (۱۳۵۸) خداوندان اندیشه سیاسی: افلاطون و ارسطو، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، امیر کبیر
- کسنوفان (۱۳۷۳) خاطرات سقراطی، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، خوارزمی
- گاتری، دبلیو. کی. سی. (۱۳۷۷) تاریخ فلسفه یونان: افلاطون، ترجمه حسن فتحی، تهران، فکر روز، ج ۶
- گمبرتس، تنودور (۱۳۷۵) متفکران یونانی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ج ۳
- گواردینی، رومانو (۱۳۷۶) مرگ سقراط: تفسیر چهار رساله افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، طرح نو
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۷۸) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- هاملین، دیوید. و (۱۳۷۴) تاریخ معرفت‌شناسی، ترجمه شاپور اعتماد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هیوبی، پاملا.ام (۱۳۷۷) سقراط و افلاطون؛ ترجمه خشایار دیهمی، تهران، نشر کوچک

یگر، ورنر (۱۳۷۶) پایدیا، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۶، ج ۳

Ethics Dictionary (1990) Progres publisher

Fitzgerald, R.(Ed) (1980) comparing political thought, pergamon press

Gupta, M. G (1982) History of Political Thought, chaitanya

Khan, C. H (1996) plato and the Socvatic Dialogue, Cup

Klosko, G (1986) The Development of Plato's political Theory, Methuen

